

تأویلات قرآن حکیم

مشہور بہ

تفسیر ابن عربی

جلد اول



سورہ فاتحہ تا سورہ کھف

عبدالرزاق کاشانی

ترجمہ:

سید جواد حاشی علیا

ویراستار: منازر رئیس زادہ



انصارات مولی

سروش‌نامه: عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین، ۷۳۶-ق.

عنوان قراردادی: تالیلات القرآن

عنوان و نام پدیدآور: تالیلات قرآن حکیم/مشهور به تفسیر ابن عربی/عبدالرزاق کاشی
ترجمه سیدجواد هاشمی علیا.

مشخصات نشر: تهران: مولی، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: 978-600-339-014-0 دوره،

978-600-339-007-2 ج. ۱،

978-600-339-013-3 ج. ۱.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: این تفسیر به غلط به ابن العربی منسوب است. مؤلف آن کمال الدین عبدالرزاق کاشی است.

مندرجات: ج. ۱. سوره فاتحه تا سوره کهف، ج. ۲. سوره مریم تا سوره ناس.

موضوع: تفاسیر عرفانی

شناسه افزوده: هاشمیه، جواد، ۱۳۱۳- مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۲۲۰۵/۵۵ BP۹۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۵۱۶۲۹



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب-چهارراه ابوریحان-شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳-۶۶۴۰۰۷۹-نمابر: ۶۶۴۰۰۰۷۹

www.molapub.com • Email: molapub@yahoo.com

تأویلات قرآن حکیم، جلد اول، سوره فاتحه تا سوره کهف، مشهور به تفسیر ابن عربی

عبدالرزاق کاشانی • ترجمه: سید جواد هاشمی علیا • ویراستار: مهناز رئیس‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۳=۱۴۳۵ • ۱۱۰۰ نسخه • ۲۳۲/۱
۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۰۷-۲ ISBN: 978-600-339-007-2

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۰۱۴-۰ ISBN: 978-600-339-014-0

حروفچینی: کوشش • چاپ: ایران مصور • لیتوگرافی: طیف نگار • صحافی: نوری

کلیه حق‌ها، مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



فهرست مطالب

۶۰۶	۱۶. سورة نحل	جلد اول	
۶۳۵	۱۷. سورة اسراء «بنی اسرائیل»	نه	مقدمه مترجم
۶۶۵	۱۸. سورة كهف	*	
	جلد دوم	۳	مقدمه مولف
۷۰۱	۱۹. سورة مريم	۷	۱. سورة فاتحه
۷۲۳	۲۰. سورة طه	۱۳	۲. سورة بقره
۷۵۶	۲۱. سورة انبياء	۱۵۲	۳. سورة آل عمران
۷۷۹	۲۲. سورة حج	۲۲۲	۴. سورة نساء
۷۹۹	۲۳. سورة مؤمنون	۲۷۴	۵. سورة مائده
۸۱۳	۲۴. سورة نور	۳۲۰	۶. سورة انعام
۸۲۹	۲۵. سورة فرقان	۳۷۹	۷. سورة اعراف
۸۴۷	۲۶. سورة شعراء	۴۲۰	۸. سورة انفال
۸۶۵	۲۷. سورة نمل	۴۴۰	۹. سورة توبه
۸۸۵	۲۸. سورة قصص	۴۷۰	۱۰. سورة يونس
۹۰۸	۲۹. سورة عنكبوت	۴۹۸	۱۱. سورة هود
۹۲۰	۳۰. سورة روم	۵۳۳	۱۲. سورة يوسف
۹۳۱	۳۱. سورة لقمان	۵۶۸	۱۳. سورة رعد
۹۳۷	۳۲. سورة سجدہ	۵۸۴	۱۴. سورة ابراهيم
۹۴۴	۳۳. سورة احزاب	۵۹۷	۱۵. سورة حجر

۱۲۷۱	۶۴. سورة تغابن	۹۶۱	۳۴. سورة سباء
۱۲۷۷	۶۵. سورة طلاق	۹۷۲	۳۵. سورة فاطر «ملانکه»
۱۲۸۲	۶۶. سورة تحریم	۹۸۱	۳۶. سورة یس
۱۲۸۸	۶۷. سورة مُلک	۹۹۲	۳۷. سورة صافات
۱۲۹۶	۶۸. سورة قلم	۱۰۰۴	۳۸. سورة ص
۱۳۰۲	۶۹. سورة حاقه	۱۰۲۴	۳۹. سورة زمر
۱۳۰۹	۷۰. سورة معارج	۱۰۴۴	۴۰. سورة مؤمن «غافر»
۱۳۱۴	۷۱. سورة نوح	۱۰۶۰	۴۱. سورة فصلت «سجده»
۱۳۱۹	۷۲. سورة جنّ	۱۰۷۵	۴۲. سورة شورى
۱۳۲۷	۷۳. سورة مزمل	۱۰۸۸	۴۳. سورة زخرف
۱۳۳۱	۷۴. سورة مدثر	۱۱۰۴	۴۴. سورة دخان
۱۳۳۸	۷۵. سورة قیامت	۱۱۱۵	۴۵. سورة جاثیه
۱۳۴۳	۷۶. سورة انسان	۱۱۲۴	۴۶. سورة احقاف
۱۳۵۲	۷۷. سورة مرسلات	۱۱۳۷	۴۷. سورة محمد
۱۳۵۷	۷۸. سورة نباء	۱۱۴۵	۴۸. سورة فتح
۱۳۶۲	۷۹. سورة نازعات	۱۱۵۳	۴۹. سورة حجرات
۱۳۶۸	۸۰. سورة عبس	۱۱۶۰	۵۰. سورة ذاریات
۱۳۷۱	۸۱. سورة تکویر	۱۱۷۲	۵۱. سورة ذاریات
۱۳۷۵	۸۲. سورة انفطار	۱۱۷۹	۵۲. سورة طور
۱۳۷۷	۸۳. سورة مطفین	۱۱۸۵	۵۳. سورة نجم
۱۳۸۲	۸۴. سورة انشقاق	۱۱۹۳	۵۴. سورة قمر
۱۳۸۶	۸۵. سورة بروج	۱۲۰۰	۵۵. سورة رحمان
۱۳۹۱	۸۶. سورة طارق	۱۲۱۳	۵۶. سورة واقعه
۱۳۹۳	۸۷. سورة اعلیٰ	۱۲۲۵	۵۷. سورة حدید
۱۳۹۷	۸۸. سورة غاشیه	۱۲۳۶	۵۸. سورة مجادله
۱۴۰۱	۸۹. سورة فجر	۱۲۴۳	۵۹. سورة حشر
۱۴۰۵	۹۰. سورة بلد	۱۲۵۲	۶۰. سورة ممتحنه
۱۴۰۸	۹۱. سورة شمس	۱۲۵۷	۶۱. سورة صف
۱۴۱۱	۹۲. سورة لیل	۱۲۶۲	۶۲. سورة جمعه
۱۴۱۵	۹۳. سورة ضحیٰ	۱۲۶۶	۶۳. سورة منافقون

فهرست / هفت

۱۴۵۰	۱۰۷. سورة ماعون	۱۴۱۸	۹۴. سورة انشراح
۱۴۵۲	۱۰۸. سورة کوثر	۱۴۲۰	۹۵. سورة تین
۱۴۵۴	۱۰۹. سورة کافرون	۱۴۲۲	۹۶. سورة علق
۱۴۵۶	۱۱۰. سورة نصر	۱۴۲۶	۹۷. سورة قدر
۱۴۵۸	۱۱۱. سورة تبت [مسد]	۱۴۲۸	۹۸. سورة بینہ
۱۴۶۰	۱۱۲. سورة اخلاص	۱۴۳۱	۹۹. سورة زلزال
۱۴۶۲	۱۱۳. سورة فلق	۱۴۳۳	۱۰۰. سورة عادیات
۱۴۶۴	۱۱۴. سورة ناس	۱۴۳۶	۱۰۱. سورة قارعه
	*	۱۴۳۹	۱۰۲. سورة تکاثر
		۱۴۴۲	۱۰۳. سورة عصر
۱۴۶۹	فهرست آیات	۱۴۴۴	۱۰۴. سورة همزه
۱۴۷۴	فهرست احادیث	۱۴۴۶	۱۰۵. سورة فیل
		۱۴۴۸	۱۰۶. سورة قریش

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سپاس بی قیاس مر پروردگاری را که نه پیش از او چیزی بوده و نه با او موجودی خواهد بود، اوست که همهٔ اشیاء و موجودات را پدید آورده و هموست که در هر موجودی ظاهر و پیداست، او باطن و پنهان هر چیزی است و نزد هر چیز و با هر چیز و بعد از هر چیزی بوده و چیزی با او نمی‌باشد. ظهوری جز ظهور او نیست و بطونی جز بطون او. او آخر هر چیز و اول هر چیز - بدون ابتدا و انتها - است؛ به ذات خویش از ذات خویش در ذات خویش و برای ذات خویش تجلی کرد، چون در حقیقت جز او چیزی نبود که بدان تجلی کند. ازلاً ذاتش را می‌داند و با ذاتش تکلم می‌کند و کلامش را می‌شنود و ذاتش را مشاهده می‌کند، اراده‌اش معدوم را در عدمش، و عالم را در کتمش به قدرتش باقی داشت.

به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها	حلاوت‌بخش معنی در زبان‌ها
بلند آن سر که او خواهد بلندش	نژند آن دل که او خواهد نژندش
نروید از زمین شاخ گیایی	که ننوشته است بر برگش دواپی
به آن خاری که در صحرا فتاده	دوای درد بیماری نهاده
در نابسته احسانش گشاده است	به هر کس آن چه می‌بایست داده است
به ترتیبی نهاده وضع عالم	که نه یک موی باشد بیش و نه کم
در آن موقف که لطفش روی پیچ است	همه تدبیرها هیچ است، هیچ است
کمال عقل آن باشد در این راه	که گوید نیستیم از هیچ آگاه

آن چه در دست دارید ترجمه کتاب تأویلات القرآن الحکیم منسوب به ابن عربی، اما تألیف و نگارش شیخ عبدالرزاق کاشانی است. دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب دنباله جستجو در تصوف آورده: عبدالرزاق [متوفای ۷۳۶] در کاشان متولد شد. در اوایل جوانی که از بحث فضیلت و شرعیات، و از مباحث اصول و فقه و اصول کلام فارغ شده بود، بحث در معقولات و علم الهی را جست و جو می کرد؛ و در این زمینه به درجه‌ای از کمال رسید. بر اثر انقلاب درونی که در این راه بدو دست داد هم چون غزالی به تصوف روی آورد و از محضر اساتید برجسته آن دوران بهره گرفت.

صدرالدین قونوی که مکتب ابن عربی از طریق تعلیم و تقریر او نشر و ترویج شد، در حجر تربیت آن عارف محقق پرورش یافت. او در علوم ظاهر نیز صاحب نظر بود. خواجه نصیرالدین طوسی در حق وی با ادل و تکریم بسیار سخن می گفت و وقتی یکی از رسائل خود را با مکتوبی نزد وی فرستاد آن را بوسید و بر چشم نهاد.

قونوی با وجود داشتن شاگردان ممتازی چون فخرالدین عراقی، مؤیدالدین جندی و سعید فرغانی، طریقه او در مکتب ابن عربی بیشتر به وسیله عبدالرزاق کاشانی منتشر شد.

او تربیت از مشایخ سهروردیه داشت و از مطالعه فصوص به عقاید و تعلیم مکتب ابن عربی علاقه یافته بود. البته فخرالدین عراقی هم در کتاب لمعات و در بعضی اشعار خویش طریقه ابن عربی را در شعر و ادب صوفیانه وارد کرد اما تقریر علمی مکتب ابن عربی بعد از شیخ صدرالدین به وسیله شیخ عبدالرزاق انجام یافت. تاریخ وفات وی را مؤلف مجمل فصیحی سوم محرم سنه ۷۳۶ نقل می کند که از اقوال دیگر دقیق تر به نظر می آید.

از گفته مؤلف مجمل فصیحی برمی آید که شیخ عبدالرزاق خرقه از دست نورالدین عبدالصمد بن علی الاصفهانی النطنزی پوشیده است و او از دست شیخ نجیب الدین علی بزغش که خود او خرقه از شیخ شهاب الدین عمر سهروردی داشته است.

در یک موضع از تأویلات القرآن عبدالرزاق نیز تصریح شده، که شیخ ما نورالدین عبدالصمد در باب شهود وحدت و مقام فنا از پدرش روایت کرد که در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی یک تن از فقرا بود که مقام فنا و شهود وحدت داشت و روزی در خدمت شیخ بگریسته که به سبب شهود کثرت از وحدت محجوب مانده‌ام و شیخ او را متنبه کرد که این نشانه نیل به بدایت مقام بقا است و از آن حال فنا که شهود وحدت را اقتضا داشت برتر است. به هر حال در تأویلات القرآن صریحاً از نورالدین عبدالصمد [وفات ۶۹۹] به عنوان شیخ خویش یاد می کند و طرفه آن است که این کتاب را با وجود این اشارت که در آن هست به اسم تفسیر محیی الدین چاپ کرده اند.

در مورد شیخ عبدالرزاق از مکتوب او به علاءالدوله سمنانی هم برمی آید که به شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی ارادت داشته است، و چندی در شیراز با مشایخ سهروردیه مربوط بوده است. در آن جا بود که با کتاب فصوص الحکم آشنایی یافت. توجه به اینکه یک صوفی و عارف دیگر این عصر به نام

عزالدین محمود کاشانی مؤلف مصباح الهدایه هم در همین ایام شاگرد و مرید نورالدین عبدالصمد بوده است و همچنین تأمل در حوزه تحصیلات شیخ عبدالرزاق و ارتباط وی با سهروردیه در شیراز و بغداد، قرینه‌ای است که انتساب وی را به شهر کاشان در مجاورت نطنز که هم‌اکنون بقعه نورالدین عبدالصمد نیز در آن باقی است ارجح از انتساب به قاسان سمرقند می‌کند، به علاوه این نکته که جامی در نفحات الانس تصریح می‌کند که علاءالدوله جواب نامه عبدالرزاق را به کاشان - نه به سمرقند - فرستاد و این نکته که مؤلف مجمل فصیحی می‌گوید که مدفن عبدالرزاق در خانقاه زین‌الدین ماستری [وفات ۷۱۰] در داخل شهر و در جوار مسجد جامع بود، نیز نشان می‌دهد که نام عبدالرزاق کاشانی هم مثل نام استادش نورالدین عبدالصمد - که همین زین‌الدین ماستری خلیفه و نایب سعدالدین ساوجی در نطنز به بنای بقعه او اشارت دارد - با نام زین‌الدین ماستری ارتباط دارد و همه این قرائن، تردیدی در انتساب او به کاشان - در ولایت جبال عراق عجم - باقی نمی‌گذارد. این که شاگرد عبدالرزاق یعنی داوود قیصری هم ساوی المحند خوانده شده حاکی از آن است که حوزه تربیت و ارشاد وی نیز در کاشان بوده و مریدان و دوستانش از نطنز و ساوه و شیراز و اصفهان و نواحی مجاور به آن حدود می‌آمده‌اند و با سمرقند ارتباطی نداشته است.

از مکتوب عبدالرزاق کاشانی به علاءالدوله سمنانی برمی‌آید که وی یک چند نیز اوقات خود را صرف مطالعه و تعلم کتب حکمت کرده است و این آشنایی با علوم حکمی نیز مثل تبحر در علوم شرعی از آثارش پیدا است، اما خود او در تقریر عقاید و تعلیم عرفانی به طریقه کشف بیش از طریقه عقل و نقل اعتماد داشته است. در واقع عبدالرزاق کاشانی هر چند در عرفان نظری مروج مکتب ابن عربی بوده است، در طریقت پیرو سهروردیه محسوب است و از همین روی در تقریر عقاید محیی‌الدین به تقلید و تبعیت صرف از شیخ نیرداخته است، بلکه تعلیم کشفی محیی‌الدین را با تربیت ذوقی شیخ سهروردی به هم تلفیق کرد و چاشنی حکمت نیز بر آن افزود. بدین‌گونه هر چند آثار او شامل شرح فصوص الحکم و شرح مواقع النجوم محیی‌الدین بن عربی است و تأویلات القرآن، یا تأویل الآیات او که به سبب قرب مأخذ به تفسیر محیی‌الدین معروف شده است و همچنین شرح او بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری نیز مبنی بر مشرب وحدت وجود مکتب ابن عربی واقع شده است؛ از این همه، استغراق او در تعلیم مکتب ابن عربی پیداست، لیکن باز در خیلی مواضع نیز استقلال فکری نشان می‌دهد و در بعضی موارد اقوال ابن عربی را با تعلیم شیخ سهروردی و امام غزالی تلفیق می‌کند و علت عمده توفیق او در نشر و ترویج مکتب ابن عربی در بین متصوفه ایران تاحدی همین نکته بود که وی با دقت فکر و اصالت نظر تقریر تازه‌ای از آن تعلیم عرضه کرد و واسطه نشر و نقل مباحث عمده مکتب ابن عربی در تصوف ایران گشت.

از سایر آثار او لطائف‌الاعلام، الرسالة السرمديه، الرسالة فی بدایة خلق الانسان و رساله فی قضاء والقدر را می‌توان نام برد. رساله اصطلاحات الصوفیه را چنان که خود وی در مقدمه آن خاطر نشان

می‌کند، در ادامه تصنیف کتاب تأویلات القرآن الحکیم تدوین کرد تا اصطلاحاتی را که در آن کتاب و همچنین در شرح فصوص به کار برده است تبیین و تعریف نماید. این که مؤلف مجالس المؤمنین از علاقه و تحسین سید حیدر آملی نسبت به وی یاد می‌کند، اشارت به گرایش وی به تشیع است. عبدالرزاق در جای جای تقریراتش و از جمله در تأویلات القرآن خود به گرامیداشت اهل بیت و به خصوص حضرت علی و امام جعفر صادق که سلام بر آنان باد می‌پردازد.

* * *

شیخ شرف‌الدین داوود بن محمود ساوی قیصری، ظاهراً در کاشان در نزد شیخ عبدالرزاق به تعلیم و تلمذ اشتغال داشته است و عبدالرزاق در عین حال مرشد و مربی وی در طریقت هم بوده است. درست است که داوود بعدها به مصر رفته و ظاهراً تا پایان عمر همان جا زیسته است، اما تربیت ذوقی و روحانی او در ایران بوده است. در مدت اقامت در ایران داوود قیصری ظاهراً به وساطت و دلالت شیخ خود - که به موجب فحوای مکتوب خود به علاءالدوله سمنانی با سلطانیه و دستگاه ایلخان و وزرا ارتباط داشت - با امیر غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین وزیر همدانی مربوط شد و نسخه مقدمه را به وی اهدا کرد. چون این وزیر که به قول مؤلف دستور الوزرا تعداد زیادی از علما و افاضل عصر، آثار خویش را به نام وی تصنیف کردند و فواید غیاثیه قاضی عضد و تاریخ‌گزیده مستوفی از آن جمله است، در رمضان سال ۷۳۶ کشته شد، و وفات شیخ عبدالرزاق هم در همان سال روی داد، احتمال قوی می‌رود که داوود قیصری هم مقارن همین ایام ایران را ترک کرده باشد. اثر دیگر داوود قیصری که نیز مربوط به دوران اقامتش در ایران است رساله‌ای است در تأویل بسم الله، که از مقدمه آن برمی‌آید شیخ وی - عبدالرزاق کاشانی - در تأویل بسم الله بر صورت حقیقت انسان رساله‌ای نوشته بود که مورد طعن و قدح بی‌بصران واقع گشت. از این رو به اشارت شیخ، وی این رساله را تصنیف کرد تا کلام شیخ را بسط و ایضاح کند. در این رساله قیصری از شیخ خود با القابی چون قطب‌العارفین، سلطان الموحدین و برهان‌المحققین یاد می‌کند.

* * *

صدرالمتألهین شیرازی در مفاتیح الغیب گوید: قرآن همانند انسان منقسم به دو بخش باطن و ظاهر است؛ و برای باطنش باطنی دیگر است که جز خدا نمی‌داند که چند پرده و باطن دارد. «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند - ۷/ آل عمران -، در حدیث هم وارد شده که: قرآن را باطنی و ظاهری است، و باطنش را باطنی دیگر تا هفت بطن است، و آن همانند باطن انسان = اطوار هفتگانه قلب، از نفس و قلب و عقل و روح و سر و خفی و اخفی است. اما ظاهر و آشکار او عبارت است از همان کتاب محسوس که میان ما است، و دارای نقش‌های

کتابت است، اما باطن آشکار او آن چیزی است که حس درون آن را ادراک می‌کند همچون قاریان و حافظان قرآن که آن را در خزانهٔ مدرکات خود مانند خیال و غیر آن ثبت می‌نمایند، و حس باطن و درونی معنی خالص را درک ننموده، بلکه آن را با عوارض جسمانی می‌آمیزند، جز آن که بعد از بین رفتن محسوس در ازایش صورت آن محسوس را ثبت می‌نمایند، زیرا وهم و خیال، مانند حس ظاهری در باطن معنی خالص و مطلق، حاضر نمی‌شوند؛ بلکه جایی حاضر می‌شوند که حس از خارج آن صورت را به دست آورد؛ و چون یکی از دو قوهٔ وهم و خیال بخواهد که صورت مطلق انسانی را برای خود بدون کمی و زیادی حاضر کند امکان ندارد، زیرا که آن، پیچیده در خواست‌ها و دلبستگی‌های محسوس حاصل می‌گردد. حتی اگر جوهر محسوس را نیز رها کرده باشد. برخلاف حس که امکان این عمل را هم ندارد.

بنا به توضیح قرآن کریم در سورهٔ کهف، جدا از علمی که از راه تعلّم به دست می‌آید، علم لدّنی نیز هست که از سوی خداوند به انسان عنایت می‌شود، این علم به خضر علیه‌السلام هم داده شده است. این علم را که درون سویی اعمال را نشان می‌دهد، به سبب ویژگی‌های نهانی که دارد، حضرت موسی علیه‌السلام هم در مرحلهٔ اول درنیافت. متصوّفه بر این اعتقادند که در پایان عبادات و سلوکی که به جا می‌آورند به چنین علمی نائل می‌گردند. و چون این دانش را نهانی و رمزگونه و مبتنی بر تجربه کسب کرده‌اند، همه کس نمی‌تواند درک کند. متصوّفه برای آن که انسان‌ها را از سوق دادن به فهم نادرست بازدارند، این دانش قلب را با روشی سر بسته و از راه رمز و اشاره بیان کرده‌اند و آن را نه تفسیر که تأویل نامیده‌اند که از ریشه اوّل بودن و به مقصود اوّلیه بازگرداندن است.

عبدالوهاب شعرانی در طبقات گوید: «صوفی‌ای که با رعایت خالصانه و منطبق با احکام شریعت عبادت می‌کند، به چنان علومی وقوف پیدا می‌کند که اهل ظاهر به آن‌ها واقف نیستند و توصیف آن ممکن نیست. وی همان‌گونه که می‌تواند از ظاهر قرآن و سنت احکامی استخراج کند، با آن معانی که اهل ظاهر ادراک نمی‌کنند نیز علاوه بر ظاهر آن آشنا می‌شود».

به این ترتیب برای صحیح تلقی کردن معنی باطن چهار رکن لازم است:

۱. نبود مغایرت معنی باطن با معنی ظاهر.
۲. پیدا شدن شاهی بر صحت این معنی در مآخذ دیگر.
۳. پیدا نشدن معارض شرعی و عقلی با این معنی.
۴. مطرح نکردن معنی باطن در حکم یگانهٔ معنی.

ریشه‌های تفسیرهای مبتنی بر تأویل را در قرآن کریم و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌یابیم به عنوان شاهد مثال:

۱. «فَمَا لَهُمْ لَا الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» چه بر سر این قوم آمده است که هیچ سخنی را

نمی‌فهمند؟ - ۷۸/ نساء»

۲. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» = آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگری جز خدا می‌بود در آن اختلافی بسیار می‌یافتند - ۸۲/نساء»
۳. «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تَفْقَهُونَ» = وحشت شما در دل آنان بیشتر از بیم خدا است. زیرا مردمی هستند که به فهم در نمی‌یابند - ۱۳/خشر»
۴. «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» = و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته - ۲۰/لقمان»

در آیه اخیر از نعمت‌های ظاهر و باطن بحث به میان می‌آید. در درون این نعمت‌ها قرآن هم هست. بزرگ‌ترین نعمت‌ها قرآن است. پس در قرآن هم به انسان‌ها نعمت‌های ظاهر و باطن عطا شده است. در عبارت «که به فهم در نمی‌یابند - ۱۳/خشر» آنان را نکوهش می‌کند، مقصود آن نیست که معنی ظاهری را در نمی‌یابند، زیرا که آنان عرب بودند و معنی ظاهری قرآن را می‌فهمیدند. بلکه با آن خطاب می‌گوید که معنی درونی را که مقصود است در نمی‌یابند. خداوند آنان را برای درنیافتن این معنی درونی نکوهش می‌کند و آنان را به فهم معنای آیات خداوند فرا می‌خواند تا معانی اصلی را که مقصود است فهم کنند و از مرزهای آن فراتر نروند. اگر خداوند از امتی قدرت درک و علم را بر دارد، آن قوم نه می‌توانند معنی ظاهری را دریابند و نه معنی باطنی را. فقط کسانی که خداوند به آنان قدرت درک داده است، مغز معنی را در می‌یابند که این همان معنای باطنی است که در ورای معنی ظاهری است. یعقوب علیه‌السلام که بوی یوسف را از مصر می‌شنید، به کسانی که بر وی عیب می‌گرفتند گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» = آن چه من از خدا می‌دانم، شما نمی‌دانید - ۹۶/یوسف». این آیه و خصوصاً قصه خضر و موسی ثابت می‌کند که خضر علمی جداگانه و نهان را دارا بوده است که به موسی داده نشده بود و درکی معنوی و علم لدنی هست که خداوند به برخی از بندگان خود عطا کرده است. ابونصر سراج در اللمع می‌گوید: «در قرآن آمده: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» = آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل‌ها است؟ - ۲۴/محمد» قفل دل‌ها زنگ‌هایی است که از گناه، حب دنیا، غفلت طولانی، حرص و علاقه‌مندی به ستایش بر قلب‌ها می‌نشیند. به محض اینکه با توبه زنگ دل پاک شود، از غیب نورها بر دل می‌تابد، آن شخص حکمت‌هایی را که از دل می‌جوشد بر زبان می‌آورد. حق تعالی کسانی را که با تبعیت از رسول خدا درون و بیرون = ظاهر و باطن، خود را پاک کنند و به دانسته‌های خود عمل کنند، از علمی آگاه می‌سازد که از آن خبر ندارند، که این علم اشارت است.



ابن عربی میان قرآن و تفسیر آن که از زبان اهل الله باشد، تفاوتی نمی‌بیند. در فتوحات مکیه گوید: «همان گونه که قرآن به آن دلیل که کلام خداست، قبل و بعد از آن چیزی نمی‌آید که حکم را

نقض کند، بعد از تفاسیر اهل حقیقت هم چیزی نمی‌آید که آن حکم را نقض کند. زیرا که آن تفسیرها از جانب خداوند در دل‌های آنان پدید آمده است. خداوند بعضی بندگان خود را از راه الهام تعلیم داده است. فرموده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» = و سوگند به نفس و آن که نیکویش آفرید، سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد - ۷ و ۸ شمس». همان گونه که اصل کتاب از سوی خداوند بر دل‌های پیامبران نازل شده، معانی آن‌ها هم از سوی خداوند بر دل‌های بعضی از مؤمنان فرود آمده است. بدین سان شرح آن هم چون اصل از سوی خداوند فرود می‌آید.

ابن عربی تفسیر ظاهر را انکار نمی‌کند. اساساً مهم‌ترین فرقی که صوفیان را از باطنیه جدا می‌کند، این است که صوفیان تفسیر ظاهری را به عنوان اساس کار خود می‌پذیرند. ظاهر نص‌های شرعی را هم می‌پذیرند. در مقدمه فتوحات مکیه می‌گوید: «من به هر آن چه پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آورده است چه آن‌هایی که می‌دانم و چه آن‌هایی که نمی‌دانم، ایمان دارم. مرگ مهلت مقرر الهی است که تقدّم و تأخّر ندارد، بر این مسأله بدون شک و تردید ایمان دارم. باز ایمان دارم و اقرار می‌کنم که سؤال و جواب در قبر حق است، عذاب قبر حق است، حوض حق است، میزان حق است، نامه اعمال حق است، صراط حق است، جنت حق است، جهنم حق است، میزان حق است، نامه اعمال حق است، صراط حق است، جنت حق است، جهنم حق است، حق است که گروهی در جنت و گروهی در جهنم خواهند بود. شفاعت فرشتگان و پیامبران حق است...».

ابن عربی معتقد است قرآن را با قرآن و سنت می‌توان فسخ کرد، در باره کلماتی که در شرع به کار رفته گوید: «زمانی که آیه یا حدیثی وارد می‌شود، اصل آن است که معنایی مد نظر باشد که در زبان عربی آن را نشان می‌دهد. اگر شارح آن را به جز معنی اصلی به معنی دیگری به کار برده باشد، آن گاه استعمال آن به معنی‌ای که شارح به کار برده است، اصل است. اگر بعد از آن با آن کلمه خبر دیگری بیاید، دیگر به آن معنی نیست که در زبان عربی است، باید آن را به صورتی گرفت که شارح توضیح داده است. اگر درباره آن کلمه خبری باشد که شارح از آن معنی رایج در زبان عرقی را قصد کرده است، آن گاه آن را در آن محلّ خاص به معنی لغوی آن باید گرفت.»

اگر در جایی تفسیری کرده باشد که با معنی ظاهری انطباق ندارد، تصریح می‌کند که: «این از قبیل اشارت است از نوع تفسیر نیست». در باب شصت و ششم فتوحات مکیه به هنگام بحث در اسرار طهارت می‌گوید: «خداوند ظاهر را از باطن و باطن را از ظاهر جدا نکرده است. آنان که احکام شرعی را گرفته و از احکام باطنی آن‌ها غفلت نکرده‌اند، فقط اهل الله‌اند. باطنیه که ظاهر احکام شرع را ترک کرده و صرفاً باطن را پذیرفته‌اند، خود منحرف شده و دیگران را هم به انحراف کشانده‌اند. همچنین کسانی که صرفاً و به طور ساده با دریافت ناقص، فقط ظاهر را فهمیده‌اند به انحراف افتاده‌اند. اما به هر حال اینان برتر از آن دیگران‌اند و از سعادت بی‌بهره نمی‌مانند. کسانی که به کمال تام رسیده‌اند آنانی هستند که ظاهر و باطن را جمع کرده‌اند. اینان کسانی هستند که خدا و احکام او را می‌شناسند». برای

کسب تعالی در دانش‌های تصوّف، شریعت اساس است.

بعد از ابن عربی اندیشه‌های او بازتاب‌های وسیعی برانگیخت و از این میان صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی شیوه او را ادامه دادند.

قونوی سورة فاتحه را در کتابی که نام کامل آن «اعجاز البیان المشتمل علی شرح کلیات اسرار أم القرآن» و یا «اعجاز البیان فی تأویل أم القرآن»^۱ است شرح و یا تأویل نموده است. این کتاب از دو قسم پدید آمده است. قسم اول مربوط به مسائلی است که جنبه عام دارد، در بخش دوم سورة فاتحه تفسیر شده است. در دیباچه این کتاب می‌گوید که بعضی از خزائن اسرار را که بر وی گشوده شده به طریق اشاره و ایما با زبانی میان کشف و افشا بازخواهد گفت، سخنان مفسران و اندیشمندان پیشین را در کتاب خود نخواهد آمیخت، جز آن چه را که مربوط به ضرورت میان لفظ و معنی است، کلمه‌ای از هیچ کس نقل نخواهد کرد. تأکید می‌کند که نوشته‌های او همه بالذات هدایای از خداوند به او است.

تفسیر عبدالرزاق کاشانی که خود آن را در مقدمه «اصطلاحات الصوفیه» اش «تأویلات القرآن الحکیم» نامیده و تأکید می‌کند که: «اصطلاحات الصوفیه» را جهت توضیح اصطلاحات تأویلاتش تألیف نموده است به ابن عربی منسوب دانسته‌اند. اما این تفسیر با ابن عربی بی‌ارتباط هم نیست، این ارتباط شیفتگی مؤلف آن به ابن عربی و پذیرفتن نظام وحدت وجود است. تفاسیر ابن عربی، در شیوه و اندیشه کاشانی بسیار مؤثر بوده است.

کاشانی در مقدمه تفسیر، روش خود را چنین توضیح می‌دهد: «مدّتی دراز بود که قرآن تلاوت می‌کردم و به او را می‌پرداختم، اما با دلتنگی و اجبار می‌خواندم، تا این که با آن انس گرفتم، حلاوت قرآن را چشیدم، احساس کردم که رفته رفته روح شاداب و سینه‌ام گشوده تر می‌شود، معانی بر قلبم می‌ریخت، در هر آیه‌ای معنایی بر من کشف می‌شد که زبان از بیان آن عاجز است. آن گاه حدیث حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آوردم که: «ما نزل من القرآن آیه الا و لها ظهْر و بطنٌ، و لكل حرفٍ حدٌّ و لكل حدٍ مطلع» و دریافتم که ظاهر قرآن تفسیر و باطن آن تأویل است. و حدّ چیزی است که فهم‌ها در معنی کلام به آن منتهی می‌شوند و مطلع نقطه اوجی است که می‌توان از حدّ به سوی آن صعود کرد و به مشاهده ملک علام نائل شد. از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «لقد تحلّى الله لعباده في كلامه، ولكن لا تبصرون = خداوند در کلام خود بر بندگانش تجلی کرد، اما شما آن را نمی‌بینید». باز از آن حضرت روایت شده است که در حال نماز بیهوش شد و به زمین افتاد، سبب را پرسیدند، فرمود: «آیه را تکرار می‌کردم تا این که آن را از گوینده آن شنیدم».

از این رو درست دانستم که بعضی از اسرار حقایق بطون و انوار شوارق مطلعات که در اوقاتی چند بر من وارد می‌شود و از دوست‌داشتنی‌ترین چیزهاست به رشته تحریر درآوردم و از بازگویی آن چه

۱. این کتاب به ترجمه محمد خواجه‌ای توسط انتشارات مولی به چاپ رسیده است.

مربوط به ظواهر و حدود است خودداری کنم؛ چون برای آن ظواهر محدوده‌ای معین شده است. گفته شده: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند کفر ورزیده است». این درباره تفسیر است. اما تأویل نه واپس می‌ماند و نه می‌پاشاند. در واقع تأویل بر حسب احوال و اوقات مستمع در مراتب سلوک و تفاوت درجات تفاوت می‌کند. هر گاه از مقام خود ترقی کند از برای او باب فهم جدیدی گشوده می‌گردد و از فهم معنایی لطیف آگاه می‌شود.

بنابراین به نگارش این اوراق همت گماشتم. به آن چه که شاید بر سبیل اتفاق به ذهنم رسیده باشد؛ بدون این که در فضای تفسیر سرگردان شوم و یا در دریای مطالع که تقریر و بیان آن وسعتی ندارد فرو روم. در این حال نظم و ترتیب کتاب را مراعات می‌نمودم، بدون آن که آن چه تکرار شده و یا مشابه است را در کار آورم. هر چیزی که تأویل نمی‌پذیرد و یا محتاج آن نیست را وارد نکرده‌ام. ادعا نمی‌کنم در آن چه وارد کرده‌ام به حد رسیده باشم. هرگز! وجوه فهم به آن چه من فهمیده‌ام منحصر نیست و علم خداوند نیز به آن چه من می‌دانم محدود نمی‌باشد. با وجود این آن چه را که فهم من به نحوی که گفته شد بر آن واقف شد چه بسا همه آن چه دریافته‌ام نباشد، چنان که مفاهیمی بر من ظاهر می‌شد که برای نوشتنش محذور داشتم.

آن دسته از آیات که مقصود از آن‌ها معنای ظاهری آن است و تأویل آن در احکام ظاهری ممکن می‌باشد تأویل نکرده‌ام، مگر اندکی از آن‌ها را، تا دانسته شود که برای فهم آن راهی هست. اگر کسی از ظواهر فراتر رود و به معانی مشابه استدلال کند، در تأویل نسنجیده عمل کرده است. نشانه مروت ترک تکلف است. شاید وجوهی که نیکوتر است از برای غیر من نمایان گردد؛ چیزهایی که طوق اطاعت و انقیاد است. چنین امری برای افراد عباد میسر و آسان شده است.

خداود را در پس هر کلمه، کلماتی است. آب دریا خشک می‌شود، بدون این که آن کلمات به آخر رسد. پس چگونه می‌توان آن‌ها را برشمرد؟ لیکن این وجوه تأویلی نمونه‌ای برای اهل ذوق و وجد است که سیر کنند و هنگام تلاوت قرآن به پیروی در مقابلش سر فرود آورند. تا از برای آن‌ها به اندازه استعدادشان از مکنونات علم خداوند و حقیقت غیبش متجلی شود. خداوند اهل مجاهده را به سوی راه مکاشفه و مشاهده رهنمون می‌شود و اهل شوق را به سوی مشارب ذوق هادی است. به درستی که اوست ولی تحقیق و به دست اوست توفیق.



تأویلات القرآن گرانقدرترین اثر کاشانی است، و آن را در میان تفاسیر باطنی می‌توان اثری منحصر به فرد دانست. در این اثر عبدالرزاق تفسیر قرآن را به شیوه تأویلی، مبتنی بر کشف و شهود فراهم آورده که اینک برگردان آن در دو مجلد سامان یافته است. مجلد اول دربرگیرنده مقدمه مؤلف و تأویل سوره‌های آغازین قرآن تا سوره مریم است؛ و مجلد دوم مشتمل بر سوره طه تا انتهای قرآن

است. برای تأویلات القرآن نه تنها در میان متشرعه بلکه در میان تفاسیر متصوفه نیز نمی‌توان نظیری یافت. از قرن سوم به بعد، تفاسیری از بخشی از یک سوره یا قسمتی از قرآن یا تمام قرآن به دست رسیده، که در آن‌ها نشانه‌هایی از ذوق و تأویل باطنی را می‌توان یافت. «تأویلات قرآن» اما در حدود یک قرن پس از دوران شیخ اکبر، و در زمانی به رشته تحریر درآمد که اندیشه متصوفه با طرح نظریات ابن عربی و رواج آن توسط قونوی و شاگردانش به اوج خود رسیده بود. به علاوه کاشانی که با حکمت و فلسفه نیز آشنایی داشت و پیرو طریقت بود، در تأویلات بر پرداخته‌هایش که رنگ محی‌الدینی داشت، چاشنی فلسفه و ادراک ذوقی را نیز افزود به علاوه شیوه ساده، روان و به دور از طمطراق‌های ادبی، آن را به اثری قابل فهم و منبعی مهم برای رجوع طالبان تبدیل نمود.

از ویژگی‌های دیگر تأویلات، ارائه کلیدها و رهنمودهایی به سالک در جهت فهم معنای باطنی آیات قرآنی است. کاشانی معتقد است که کردارهای نیک انسان برای بهشت و دوری از دوزخ یا صرف اطاعت از او تعالی نیست، بلکه به جهت سنخیت فطرت آدمی با ذات خداوند است. خیر و شر در جهان‌شناسی او تفصیل ظهورِ رحمتِ الهی در تعداد و صُور بی‌شمار است. هر چیز که آدمی را از چشمه حقیقت و ابدارِد شر است. او دوزخ را به بُعد و دوری، و قیامت را به فنای هر چیز فناشدنی تأویل می‌کند.

هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو علی کل شیء علیم

تأویلات قرآن حکیم

جلد اوّل

—ورہ فاتحہ تا کہف—

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که نظم و انتظام کلامش را مظهر حُسن صفاتش قرار داد و طوابع صفاتش را طلیعه نور ذاتش گردانید؛ و گوش دل اصفیایش را برای شنیدنی پاک مصفاً نمود و فهم و درک اولیای خود را پاک و زلال نمود تا با یقین آگاهی یابند. سرّ و باطن آن‌ها را با تابش و اشراقِ پرتوی محبتش لطافت داد و روح‌هایشان را با شهود جمال و جهش و فنای در او به شوق آورد. سپس کلام را به سویشان فرستاد تا از رایحه آن بامدادان و شامگاهان بهره برند و با آن به او تقرب جویند و در حضورش هم‌رازانی خالص شوند.

پس با ظاهرش نفوس آنان را پاک و مزگی نمود، که آن آبی روان بود که پی‌درپی باطن و قلوب آنان را سیراب می‌گرداند، تا آن جاکه دریایی مواج گشت؛ و زمانی که خواستند به غواصی در آن بپردازند تا مرواریدهای اسرارش را بیرون آورند آب بر آنان طغیان نمود و در امواجش غرق شدند. لیکن رودباران فهم و درک به اندازه ظرفیت خود از فیضش لبریز و جاری شد و جویباران عقول از رشحه‌اش سرشار گشت. در ساحل این رودباران گوهرهای درخشان و مرواریدهای غلطان نمایان شد و در کناره‌های این جویباران گل‌ها و میوه‌هایی تازه و باطراوت رویید. سپس قلوب به اندازه ظرفیت خود از این فراوانی و وفور مملو شدند به قدری که توان برشمردنش نبود، و نفوس در حالی که از وجدشان شاکرند از ثمرات و انوار برمی‌چینند و نیاز خود را برآورده می‌کنند.

اما اسرار. هنگامی که آیات محفوظدارنده را با گوش‌هایشان بشنوند و آگاه شوند طلیعه‌های صفات بر آنان فاش گشته و از حُسن و نیکویی آن‌ها سرگشته و حیران می‌شوند و چون به تجلیاتش می‌نگرند شیفته و مجذوب می‌گردند؛ تا آن‌گاه که روح به ترقی رسد و از ورای آن جمال طلعت وجه باقی نمایان شود و بانفی وجود حکم شهود بر آنان جاری شود و وادار به اقرار گردند.

پاک و منزّه است خدایی که یگانه و قهاری جز او نیست. پاک و منزّه است او که در کلام خود بر بندگانش در صورت درخشان ذات به زیور صفات جلال و جمالش تجلّی می‌کند؛ و درود بر شجره مبارکی که خداوند آن را به این کلام ناطق گردانید و آن شجره را محل ورود و صدور کلام قرار داد. سلام خداوند برای او، به سوی او، و بر او و خاندانش باد که گنجینه علم او و کتاب عزیز اویند و درود بر اصحابش که دین به کوشش آنان در سنگری شکست‌ناپذیر قرار گرفت.

من زمانی دراز با نیروی ایمان به تلاوت قرآن و تدبّر در معانی آن متعهد بودم. اما با این که در ذکر اورداد و اذکار مداومت و مواظبت داشتم سینه‌ام تنگ بود و قلبم اضطراب داشت و گشوده نمی‌شد. اما پروردگار مرا از این کار منصرف نکرد تا این که با آن انس گرفتم و الفت یافتم، حلاوت جامش را چشیدم و آن را نوشیدم. در آن هنگام نفسم نیرو گرفت و سینه‌ام گشوده و خاطر ام آسوده شد، و انبساط و انشراح قلب بر من حاصل گردید. سر سرازیر شد و وقت و حالم نیکو و خوش گردید و روحم از این فتح و گشایش مسرور گشت. گویی دمامد در صبح و شام می‌نوشیدم و بر من منکشف می‌شد. در ذیل هر آیه‌ای معانی چنان بر من آشکار می‌شد که زبانم از وصفش قاصر است. نه قدرت ضبط و شمارش آن‌ها را داشتم و نه توان خودداری از نشر و افشایشان را. پس خبر کسی را که پیامی فراتر از مقاصد و آرزوهایم آورد - که موجب فخر و مباهات است - به یاد آوردم. سخن پیامبر امّی راستگو را، که بهترین درود و تحیت از هر گوینده و خاموشی بر او باد: «ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَهِيَ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، وَلِكُلِّ حَرْفٍ حَدٌّ، وَلِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ = آیه‌ای از قرآن نازل نشد مگر آن که آن را ظاهری است و باطنی، و از برای هر حرفی حدّ است و از برای هر حدّی مَطْلَعی [نقطه اوجی]». از آن فهمیدم که ظاهر عبارت از تفسیر است، و باطن عبارت از تأویل، و حدّ منتهای فهم‌ها از معنای کلام است، و مَطْلَع نقطه اوجی است که می‌توان از حدّ به سوی آن صعود کرد و بر شهود ملک علام مطلع گردید.

از امام مُحَقِّق سابق جعفر بن محمد صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «لقد تجلَّى الله لعباده في كلامه، ولكن لا تبصرون = خداوند بر بندگانش در کلام خود تجلی می‌کند، لیکن نمی‌بینید». از آن امام روایت شده که آن حضرت هنگام نماز بیهوش شد و به زمین افتاد. عَلَتْ آن را جویا شدند. فرمود: «ما زلت أَرَدُّ الآيةَ حتى سمعتها من متكلم بها = این آیه را پیوسته تکرار می‌کردم تا این که آن را از متکلم به آن [خداوند] شنیدم».

از این رو درست دانستم که بعضی از اسرار حقایق بطون و انوار شوارق مَطْلَعات که در اوقاتی چند بر من وارد می‌شود و از دوست‌داشتنی‌ترین چیزهاست به رشته تحریر درآوردم و از بازگویی آن چه مربوط به ظواهر و حدود است خودداری کنم؛ چون برای آن ظواهر محدوده‌ای معین شده است. گفته شده: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند کفر ورزیده است». این درباره تفسیر است. اما تأویل نه واپس می‌ماند و نه می‌پاشاند. در واقع تأویل برحسب احوال و اوقات مستمع در مراتب سلوک و تفاوت درجات تفاوت می‌کند. هر گاه از مقام خود ترقی کند از برای او باب فهم جدیدی گشوده می‌گردد و از فهم معنایی لطیف آگاه می‌شود.

بنابراین به نگارش این اوراق همت گماشتم. به آن چه که شاید بر سبیل اتفاق به ذهنم رسیده باشد؛ بدون این که در فضای تفسیر سرگردان شوم و یا در دریای مطالع که تقریر و بیان آن وسعتی ندارد فرو روم. در این حال نظم و ترتیب کتاب را مراعات می‌نمودم، بدون آن که آن چه تکرار شده و یا مشابه است را در کار آورم. هر چیزی که تأویل نمی‌پذیرد و یا محتاج آن نیست را وارد نکرده‌ام. ادعا نمی‌کنم در آن چه وارد کرده‌ام به حد رسیده باشم. هرگز! وجوه فهم به آن چه من فهمیده‌ام منحصر نیست و علم خداوند نیز به آن چه من می‌دانم محدود نمی‌باشد. با وجود این آن چه را که فهم من به نحوی که گفته شد بر آن واقف شد چه بسا همه آن چه دریافته‌ام نباشد، چنان که مفاهیمی بر من ظاهر می‌شد که برای نوشتنش محذور داشتم.

آن دسته از آیات که مقصود از آن‌ها معنای ظاهری آن است و تأویل آن در احکام ظاهری ممکن می‌باشد تأویل نکرده‌ام، مگر اندکی از آن‌ها را، تا دانسته شود که برای فهم آن راهی هست. اگر کسی از ظواهر فراتر رود و به معانی مشابه استدلال کند، در تأویل نسنجیده عمل کرده است. نشانه مروت ترک تکلف است. شاید وجوهی که نیکوتر است از برای غیر من نمایان گردد؛ چیزهایی که طوق اطاعت و انقیاد است. چنین امری برای

افراد عباد میسر و آسان شده است.

خداوند را در پس هر کلمه، کلماتی است. آب دریا خشک می‌شود، بدون این که آن کلمات به آخر رسد. پس چگونه می‌توان آن‌ها را برشمرد؟ لیکن این وجوه تأویلی نمونه‌ای برای اهل ذوق و وجد است که سیر کنند و هنگام تلاوت قرآن به پیروی در مقابلش سر فرود آورند. تا از برای آن‌ها به اندازه استعدادشان از مکنونات علم خداوند و خفیات غیبش متجلی شود. خداوند اهل مجاهده را به سوی راه مکاشفه و مشاهده رهنمون می‌شود و اهل شوق را به سوی مشارب ذوق هادی است. به درستی که اوست ولی تحقیق و به دست اوست توفیق.

سوره فاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای بخشاینده مهربان

اسم شیء همان است که شیء با آن شناخته می‌شود؛ پس اسامی خدای تعالی صورت‌های نوعیه‌ای هستند که با خصوصیات و هویات خودشان بر صفات و ذات خداوند و با وجود خود بر وجه او، و با تعین و تشخص خود بر وحدت او دلالت می‌کنند. زیرا این‌ها ظواهر اویند، ظواهری که حق به آن‌ها شناخته می‌شود.

«الله» اسم ذات خداوند به طور مطلق و به اعتبار ذات است، نه به اعتبار متّصف شدن آن ذات به صفات و نه به اعتبار متّصف نشدنش.

«رحمان» اسمی است که وجود و کمال را بر کُلّ موجودات افاضه می‌کند به حسب آن چه حکمت اقتضا می‌کند و قابلیت‌ها بدایتاً می‌پذیرند؛ و «رحیم» کمال معنوی را که بر حسب نهایت مخصوص به نوع انسانی است افاضه می‌کند. از این جهت گفته شده: «یا رَحْمَنُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ رَحِيمُ الْآخِرَةِ = ای کسی که رحمانی در دنیا و آخرت و رحیمی در آخرت [بر مؤمنین]». پس معنای آیه به صورت، انسان کامل است که جامع رحمت عام و خاص می‌باشد. صورتی که مظهر ذات الهی و حق اعظم است، با جمیع صفاتی که انشاء کرد و رسانید. این انسانیت کامل صورت یافته، اسم اعظم است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در قول خود که «أَوْثِيْتُ جَوَامِعُ الْكَلِمِ. وَ بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ = من کلمات را به طور جامع دریافت کردم و برای به پایان رسانیدن مکارم اخلاق مبعوث شدم». «کلمات»

حقایق موجودات و اعیان آن‌ها است، هم‌چنان که عیسیٰ علیه‌السلام «کلمهٔ من الله» نامیده شده است؛ و «مکارم اخلاق» کمالات و خواص آن موجودات و اعیان است، کمالات و خواصی که محل صدور افعال اعیانند و جملگی آن کمالات در وجود جامع انسانی محصور است. در این جا نکته‌ای ظریف است، و آن این که انبیاء علیهم‌السلام میان حروف الفبا و مراتب موجودات ارتباط برقرار کردند، که به تحقیق آن چه را که به این مطلب اشاره می‌کند در کلام عیسیٰ علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و بعضی از صحابه یافت شده است. از این جهت گفته شده که «ظهرت الموجودات من باء بسم الله = موجودات از بای بسم الله پدید آمده‌اند». زیرا «باء» حرفی است که بلافاصله پس از «الف» و به دنبال آن درمی‌آید. «الف» با ذات خداوند مطابقت دارد، پس «با» کنایه از عقل است و اولین مخلوق خداست. خداوند چنین به او خطاب می‌کند: «ما خلقت خلقاً أحب إليّ ولا أكرم عليّ منك، بک أعطی و بک آخذ، بک أثبت، و بک أعاقب... = هیچ چیز را خلق نکردم که از تو در نزد من محبوب‌تر و گرامی‌تر باشد. به واسطهٔ تو عطا می‌کنم و به واسطهٔ تو می‌گیرم، به واسطهٔ تو پاداش و به واسطهٔ تو کیفر می‌نمایم...»

حروفی که برای این کلمه یعنی آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» به لفظ آمده هجده حرف است و مکتوب آن نوزده حرف می‌باشد. اگر کلمات آن جدا شود تعداد حروفش بیست و دو خواهد شد. هجده حرف ملفوظ اشاره به عوالمی می‌باشد که از آن‌ها به هجده هزار عالم تعبیر شده است. «الف» یا هزار عدد تامی است که مشتمل بر بقیهٔ مراتب اعداد می‌باشد. پس «الف» امّ المراتب است آن چنانی که عددی فوق آن نیست. پس امّهات عوالم به «الف» تعبیر شده است. آن عوالم [هجده هزار عالم] عالم جبروت و عالم ملکوت و عرش و کرسی و آسمان‌های هفتگانه و عناصر چهارگانه و موالید سه‌گانه می‌باشند که هر یک از آن‌ها به جزئیات خودش تقسیم می‌شود.

«نوزده» حرف اشاره به آن عوالم به اضافهٔ عالم انسانی است. زیرا انسان اگرچه در عالم حیوان به سر می‌برد، اما به اعتبار شرف و جامعیتش و نیز به این دلیل که وجود در او خلاصه می‌شود عالمی دیگر است که به تنهایی از برای او شأنی و جنسی و نیز برهانی است؛ مانند جبرئیل در بین ملائکه در قول خدای تعالی که فرمود: «و ملائکته و رُسُلِهِ وَ جِبْرِئِل = فرشتگانش و رسولانش و جبرئیل - ۹۸/ بقره».

الف‌های سه‌گانه در پس حجاب و نانوشته که با نوزده حرف مکتوب تکمیل‌کننده

بیست و دو حرف اند، هنگام انفصال و جدایی به اعتبار ذات و صفات و افعال به عالم الهی حق اشاره دارند. پس هنگام تفصیل آن‌ها سه عالم اند و اما به تحقیق و در حقیقت یک عالم. سه الف مکتوب و نوشته شده به جهت پوشیدگی عالم الهی اشاره دارد، به ظهور آن عوالم بر مظهر اعظم انسانی.

هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از الف «باء» سؤال شد که به کجا رفته است؟ [چون بِاسْمِ الله بوده] فرمود: «سرقها الشیطان = شیطان آن را ربود». و امر شد به کشیدن و تطویل «باء» بِسْمِ الله برای جبران نبودن «الف»؛ که اشاره است به در پس حجاب بودن الوهیت خداوند در صورت رحمت منتشر و پراکنده، و ظهور آن رحمت در صورت انسانیت، به حیثی که آن را جز اهلش نمی‌شناسند، از این جهت «الف» در نوشتار غایب و جایگاهش نامعلوم است.

در حدیث وارد شده است که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ = خداوند متعال آدم را بر صورت خویش آفرید». اما ذات در پس حجاب و پوشیده به صفات است و صفات پوشیده به افعال و افعال پوشیده به اکوان و آثار. پس کسی که با مرتفع شدن پوشش اکوان، افعال بر او تجلی کند توکل پیدا کرده، و کسی که با رفع حجاب افعال، صفات بر او تجلی کند راضی شده و به مقام تسلیم رسیده و کسی که با منکشف شدن حجاب صفات، ذات بر او تجلی کند در وحدت فانی شده و مُوَحِّد مطلق می‌گردد. فاعل کارها می‌شود و می‌خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» = به نام خداوند بخشنده مهربان». پس توحید افعال بر توحید صفات مُقَدِّم است و توحید صفات بر توحید ذات. پیامبر صلوات الله علیه در سجود خود به توحیدهای سه گانه اشاره فرموده است که: «اعوذ بعفوک من عقابک، و اعوذ برضاک من سخطک، و اعوذ بک منک = پناه می‌برم به بخشایش تو از عذاب تو، و پناه می‌برم به خشنودی تو از خشم تو، و پناه می‌برم به تو از تو».

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳﴾ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است. آن بخشنده مهربان. آن فرمانروای روز جزا.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: از ابتدا تا آخر سوره حمد با فعل و با زبان حال، ظهور کمالات و حصول غایات اشیاء است، و آن غایات و کمالات ثناهای فاتحه و مدح‌هایی جلیل راجع به مولایشان است به آن چه که مستحق می‌باشد. زیرا همه موجودات با خصوصیات

خودشان و توجه به غایاتشان و خارج کردن کمالاتشان از قوه به فعل مولای خود را مُسَبِّح و حامدند. چنان که خدای تعالی فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» = هیچ چیز نیست مگر آن که با حمد او تسبیح می‌گوید - ۴۴ / اسراء. تسبیح موجودات، منزّه دانستن حق از شریک و صفاتِ نقص و عجز است. با تنزیه او بر وحدانیت و قدرتش راه می‌برند. از آن صفات و حمدِ حق از سوی موجودات، کمالاتی ظاهر می‌شود که بر آن‌ها مُتَرَتَّب است، که آن مظهریت آن‌ها بر صفات جمال و جمال حق می‌باشد.

این حمد به اعتبار مبدأیت، و حافظ و مدبّر بودن او کلّ موجودات را، به ذات او مخصوص نموده است که همین معنای ربوبیتِ عالمین است. یعنی هر چیزی نشانی از حق است که حق به او شناخته می‌شود، مانند خاتم و مهر که نشان از او می‌گیرد، یا مانند قالب که چیزی در آن ریخته می‌شود. «عالمین» که به صورت جمع سالم جمع بسته شده، یا از جهت شامل بودن او بر معنای علم است، یا به سبب فائق آمدن صاحبانِ عقول. به افاضه خیرِ عام و خاص نیز بر می‌گردد، یعنی نعمت ظاهری مانند سلامتی و رزق؛ و نعمت باطنی مانند معرفت و علم. این حمد به اعتبار منتهایت او - گل را که به ذاتش مخصوص شده - به معنای مالکیت بر اشیاء در روز جزاء است. زیرا در حقیقت جز معبود جزا نمی‌دهد، که مُلک و پادشاهی در هنگام جزا به او منتهی می‌شود. او در هنگام تجرّد بنده از نعمت‌های فانی به سبب زهد، نعمت باقی را به عوض نعمت فانی می‌دهد. این امر در هنگام انسلاخ و دگردیسی بنده از افعال خود واقع می‌شود، که عوض بخشیدن صفات اوست در وقت محو شدن از صفاتش و باقی داشتن ذات، و بخشیدن به او وجود حقّانی را در وقت فنایش. پس مطلق حمد از برای خدای تعالی است و به طور ازلی و ابدی بر حَسَب استحقاقِ ذاتش جزئی از ماهیت اوست. او را به اعتبار بدایت و نهایت و اولیّت و آخریّت، و آن چه بین این دو، در مقام جمع و بر زبانِ تفصیل است ستوده [حمد] می‌باشد. پس او جمعاً و تفصیلاً حامد و محمود، و از جهت مبدأ و منتهی عابد و معبود است.

چون در کلام خود از برای بندگانش به صفات خود تجلّی کند او را به عظمت و شکوه و کمال قدرت و جلالش مشاهده می‌کنند. پس او را قولاً و فعلاً با تخصیص عبادت به او و طلب کمک از او مخاطب قرار می‌دهند؛ زیرا معبودی غیر از او ندیدند، و نه از برای احدی جز او نیرو و قدرتی. پس اگر به حضرت او راه یابند هر آینه حرکات و سکانات آن‌ها کلاً

عبارت او و از برای او خواهد بود. رویکردشان همواره به سوی او و دائماً با زبان محبت راز و نیاز می نمایند، زیرا جمال او را در هر وجهی و بر هر وجهی از وجود مشاهده می کنند.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم. ما را به راه راست هدایت کن: راه کسانی که ایشان را نعمت داده ای، نه خشم گرفتگان بر آن ها و نه گمراهان.»

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: ما را بر هدایت ثابت دار و به استقامت در طریق وحدت توانا گردان. در راهی که به نعمت خاص رحیمی نعمت داده ای و آن معرفت و محبت است، و با هدایت حقانی ذاتی که از آن پیغمبران و شهدا و صدیقین و اولیا است. آنان که او را اول و آخر و ظاهر و باطن مشاهده کردند و برای شهود طلعت وجه باقی او از وجود سایه گون فانی خود غایب شدند.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ: کسانی که در قید ظواهر توقف کردند و با نعمت های رحمانی لذات جسمانی و ذوق حسی، از حقایق روحانی و نعیم قلبی و ذوق علمی محجوب گشتند. مانند یهود که دعوت آن ها به سوی ظواهر بود و بهشت و حوریان و قصرها. پس خدا بر آن ها خشم گرفت، و خشم مستلزم طرد و بُعد و وقوف با ظواهر است و ظواهر حجاب های ظلمانی، که در نهایت بُعد و دوری هستند. وَلَا الضَّالِّينَ: کسانی که در قید بواطن و حجاب های نورانی توقف کردند و به واسطه نعمت رحیمی از نعمت رحمانی محجوب و از ظاهریت حق غافل و از راه راست گمراه شدند. پس از شهود جمال محبوب در کُلّ محروم شدند. مانند نصاری که دعوتشان به سوی بواطن و انوار عالم قدوس بود، در حالی که دعوت موحدان محمدی به سوی کُلّ، و جمع بین محبت جمال ذات و حسن صفات است. چنان که وارد شده: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَحَيَّةٌ = به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشت بشتابید - ۱۳۳/آل عمران» و نیز فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ = تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان آورید که شما را دو چندان از رحمت خود خواهد داد و از برای شما نوری قرار می دهد که با آن راه بسپارید - ۲۸/ حدید» و دیگر فرمود: «أَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً = خدا را عبادت کنید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید - ۳۶/ نساء» پس دعوت های سه گانه را اجابت کردند

چنان که در حق آن‌ها آمده است: «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا = به رحمت او امید می‌بندند و از عذاب او می‌ترسند و می‌گویند پروردگارا از برای ما نورمان را به کمال رسان - ۵۷/اسراء و ۸/تحریم» و «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا = گفتند پروردگار ما خداست پس استقامت ورزیدند - ۳۰/فصلت» که «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ = جزای آن‌ها در نزد پروردگارشان بهشت عدن است - ۸/بینه» «لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ = اجر آن‌ها و نور آن‌ها از برای خودشان است - ۱۹/حدید» «أَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ = به هر طرف که رو کنید، رو به خداست - ۱۱۵/بقره» «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا لِحُسْنِي وَ زِيَادَةٌ = پاداش آنان که نیکی می‌کنند نیکی است و چیزی افزون بر آن - ۲۶/یونس».